

طارق پیکار،

## سرودِ من، از دیدِ من

برنامه ۱۴ - جنوری ۲۰۱۲ م.، که زیر عنوانِ آشنایی با آفریده های ادبی برونمرز و رسانه های آزادِ درونمرز، به ابتکارِ انجمنِ آینده مردم و اتحادیه انجمنهای افغانها در هالند، سازماندهی و راه اندازی گردیده بود، توانست برای نخستین بار، در جامعه پناهنده گانِ افغان در هالند و سایر کشورهای اروپایی، شاهدِ اشتراک، تقابل، تبادلِ نظر و افکارِ سه نسلِ متعلق به جامعه ادبی - روشنگری دُور از زادگاهِ مان (افغانستان) - از طریقِ به معرفی گرفتنِ آفریده های ادبی (نثر و نظم) - باشد.

در میانِ نخبه گانِ سهمیم در برنامه، با سروده «سرودِ من» و افکارِ دگرگونخواه آفریننده اثر، **مریم تانیا زبیر عاکفی**، آشنا گردیدم.

**آفریننده سرودِ من**، از دیدِ من، که نی شاعرم و نی در حدی که شعر را از نظر وزن و قافیه و سایر دستوره های نظم زبانِ فارسی، بتوانم به نقد بگیرم، زبانِ گویایِ نیمی از پیکر اجتماع گردیده، اجتماعی که طی دوره های گوناگونِ تاریخ، از معنویتِ حاکم و حاکمیتِ ضوابط بر روابطِ اجتماعی، بیحد متأثر میباشد.

**سرودِ من**، به نمایش گذاشتنِ واقعیتهای وحشتناکِ اجتماعِ است، واقعیتهای قابل لمس؛ و زمینه بیست برای افشای خُوگیری که ما (من و تو) با همیشه سقوط و انحطاط داشته ایم و فریادِ است، پُرتنین و گوشخراش، برای بیداری و جُنبدن برای رهایی از قلمروِ شومِ بختکها (کابوسها)، قلمروی که در آن مرثیه خواندن بر مرگِ بیگناهان - اشاره به - (نادیا انجمن، سحرگُل و ...)، در شمارِ جنایتهاست و هر لحظه، از هر گوشه یی، کابوسی دهان باز میکند و امر میکند: "اشکت را پاک گُن احمق و گرنه چشمت را کور خواهم کرد!"

در چنین قلمروی که دگراندیشی محکوم به مرگ است و حماقت صدرنشین؛ تخیلِ م. ت. ز. عاکفی، در **سرودِ من**، نهایتِ شفافیتش را بازتاب داده و در بیانِ وضعِ آشفته اجتماعی انسان (زن و مرد) از سطحِ بلندِ واقعگرایی برخوردار میباشد.

سرودِ من، از دیدِ من، نمونه‌ء بلندِ آفریده‌ء ادبیست، که با انگشتِ ظریفِ قلم و بیانِ دقیقِ احساس و عینیت‌های اجتماعی، پیام دهنده‌است.

به آرزوی آفریده‌های بیشترِ این قلمِ توانا



تانیا زبیر عاکفی،

۱۴- جنوری - ۲۰۱۲م.، هالند

سرودِ من



در ذهنِ من هزار سخن پاره میشود  
آن گاه که نامِ زن به ستم‌های دستِ تو  
صد تکه شکسته و صدها هزار درز

بر پیکرش نشسته و صدپاره میشود  
این جسمِ چون بلورِ من، این یخِ نما تنم  
در کوره های آتشِ نادانیِ تو باز  
ذوب و رقیق و آب، دوصد باره میشود  
من یک زنِ ضعیفِ نیم! مادرِ تو ام  
آن زنده دل که شیرۀ جانم، به کامِ تُست  
از مهرِ من، تو مردِ بزرگِ زمانه یی  
پس مرزِ خود بدان!!!

من خواهرِ تو ام  
آن دخترِ که خوابِ ز چشمش رمیده بود  
تا نانِ تو به موقع و تنپوشِ تو به وقت  
آمادهء حضورِ تو گردد به هر زمان  
پس حقِ من مگیر!!!

من دخترِ تو ام  
آن نو گُلِ که پاک و مُنزه ز هر دریست  
در خاطرِ تو مردِ نخستِی به جانِ عزیز  
مگذار فرق میانِ من و هر برادرم!!!  
من همسرِ تو ام

تک دخترِ که با همه طنازی و شکوه

چشمش دو آفتابِ سخن، چهره هم چو ماه

خورشید را به خانهء تو ارمغان دهد

دستان او دو شاخهء مِهْر اند و عشق را

در پایِ تو ز عمق دلش رایگان دهد

مَشکن ورا به دستِ جفا باز، بار بار

من نادپای انجمن ام، من سحرگُل ام

من صد هزار ناله در آن سینه های تنگ

من جسم در گرفتهء صدها زنِ هرات

من بُغض سرشکستهء گُلهای کابل ام

من عایشه ام در دلِ دشتی که چون سکوت

بُغضی به سینه دارد و مِهْر است بر لبش

\*\*\*

فریادِ من کنون، به صدا درشکسته است

هوشدار باش مرد، که از تو نه کمتر ام